

زطره تو حیاطم دراز میگرد
بر که خوانده ام سخن خودم

نیاز من ز نگاه تو ناز میگرد
چوناله که ز کسار باز میگرد

جنت ز ابر چشم تو ممتو میگرد
غیر از گیاه حوض توید ز خاک حوض

جانت جو سوخت خارخ حور میگرد
چون دانه زرق مور شود مور میگرد

تنگ نظریه کرد دست خودم
بقدری که میگرد او و دستش

برک گل شود صد باران این کس
بجو داین سینه ای ناله جو بود

ز فیض خاکساری تو ام باکست
نار در چشمش بین آلب نوح گفتاری

بجو این گل ز شکر خند خودم
حاک از اندیشه روزی

بجو گوشت کربان
بود ما نندگم نام

خاکم تر از آب خود
چراغ نطق روغن از زبان حور

سکن از نرفتن گفتار ما دیگر خندان
ز بس عارضی کف دمان آن کلوک فغان

چو در جان استخوان پنجه کس
ز ضعف این دانه ز کردید ای ساسان

بهر غصوم چنان رنگت
نکرد از درار با معنی ظلمت حاصل

که ز خزان استخوانها خنده دندان
ز دخل کس سخند این کس خراب نهاد

فک از رنگ کای ریخت رنگ خاندان
بجو موج سعادت سطره کتب بحر من

بنای ما خطر از موج آب ناز بار
کتاب طالع من مسطر از بال همار

زمین

زمین شوهار با سخن خردم
عجب تنوع که دارم رعنت

ز موج معنی پیچیده خود بور یاد
تشریح خودم شوکت
خامه آتش زیر یاد

بکار داجت در انجمن است
حصیر ماست هم چون رنگ زمین

برفتن آب کمر را صد انجمن است
بصحن خانه ما مور یا انجمن است

بیاد روی تو از بس ز ناله برت
کس ز شاه طاعت ندیده بدخوی

خط سگت من بی صد انجمن است
کزه بر ابرو دست دعا انجمن است

ز بس که بهلوی از ضعف موی است
رسیده است موج سر فرازی من

تکست که بهی جور یا انجمن است
میله چرخ کل هم هوا انجمن است

ز بس جو سوخت سره آواز
چو میکند بدل تنگ

صد آرفتن رنگ صفا انجمن است
موج نوح شوکت
از د با انجمن است

سود زلف تو در دیده بر آب سفید
ز سادگی لوجی ما کار ما خلیل

برک جهره هندوت در نقاب سفید
ز رنگ خویش تک دارد این کس

ز با خائفان کوفت طلب هم
بفکر آری که نهاد ز خیره تو خنده است

لب خاموشی با کس چو هم
خزان نو بهار شو چو کای غنا هم

برایم با صحن هندو بود
اگر چو کافه جباله روزی هم

برایم با صحن هندو بود
اگر چو کافه جباله روزی هم

خلق